**خلاصه فصل اول روشها و فنون تدریس**

**نظریه های یادگیری**

**تعریف یادگیری:** **یادگیری عبارت است از فرایند تغییرات نسبتاً پایدار در رفتار بالقوه فرد، بر اثر تجربه.**

**مفهوم فرایند:** فرایند بر وقایع و روابط پویا، جاری و مستمر و پیوسته در حال تغییر اطلاق می شود. یکی از مشخصات بارز فرایند، حرکت و پویایی آن است که بر اثر تعامل دائم اجزا و متغیرهای موجود در آن صورت می گیرد و آغاز و پایانی ندارد. یادگیری یک فرایند است؛ چون بر اثر تعامل دائم فرد با محیط، همیشه و در همه جا به طور پیوسته و مستمر صورت می گیرد.

**مفهوم تغییر:** یادگیری نوعی تغییر است که در فرایند تجربه اتفاق می افتد، اما نه هر تغییری؛ تغییری که به تدریج حاصل شود و نسبتاً ثابت و پایدار باشد. بنابراین تغییرات ناشی از رشد و بلوغ، تغییرات فیزیولوژیک و تغییراتی که بر اثر عوامل مکانیکی یا شیمیایی به وجود می آید یادگیری نیست.

**مفهوم نسبتاً پایدار**: کاربرد مفهوم نسبتاً پایدار به این دلیل است که تغییرات موقت رفتار که از عوامل انگیزشی، انطباق حسی یا خستگی ناشی می شوند، از حیطه یادگیری بیرون هستند زیرا تغییرات حاصل از یادگیری تغییرات نسبتاً پایدارند و رفتار موردی، لحظه ای و تصادفی به هیچ وجه یادگیری نامیده نمی شود.

**مفهوم رفتار بالقوه**: کاربرد عبارت رفتار بالقوه دلیل بر تفاوت بین مفهوم یادگیری و عملکرد است. یادگیری تغییراتی است که در ساخت ذهنی فرد ایجاد می شود و در حال حاضر قابل اندازه گیری نیست. مقداری از تغییرات حاصل از یادگیری ممکن است به علت مساعد بودن شرایط، به رفتار بالفعل تبدیل شود که در اصطلاح به آن عملکرد می گویند، ولی همیشه نباید انتظار داشت که آثار یادگیری بلافاصله در رفتار بالفعل یا عملکرد یادگیرنده پدیدار شود.

**مفهوم تجربه:** کاربرد کلمه تجربه در تعریف حاکی از این است که تنها آن دسته از تغییرات رفتار را می توان یادگیری نامید که محصول تجربه، یعنی تأثیر متقابل فرد و محیط در یکدیگر باشد.

**تفاوت بین یادگیری و عملکرد**

در اغلب موارد، تغییرات حاصل از یادگیری، بلافاصله درعملکرد یا رفتار بروز نمی کند. عملکرد متأثر از عوامل متعددی مانند انگیزش، گرایش، مقتضیات و موقعیت های مختلف محیط است. به اقتضای این عوامل، عملکرد ممکن است برای یادگیری یک شاخص صحیح یا ناصحیح باشد؛ زیرا یادگیری تغییری نامشهود است. شاید احساس نیاز و گرایش یه یادگیری اولین و مهمترین شرط یادگیری در جریان آموزش و پرورش باشد و از این روست که نظام حوزه های علمیه را نظام طلبگی می نامند.

**عوامل مؤثر در یادگیری**

**1-آمادگی:** شاگرد باید از لحاظ جسمی، عاطفی، عقلی و... رشد کافی کرده باشد تا بتواند به خوبی یاد بگیرد و یادگیری زمانی برایش مفید خواهد بود که از هر نظر آمادگی لازم را داشته باشد.

**2-انگیزه و هدف:** یکی از انگیزه هایی که در یادگیری نقش مهمی دارد میل و رغبت شاگرد به آموختن است.رغبت محرکی است که نیروی فعالیت را آموزش می دهد. همینکه مطالب و مفاهیم درسی بر اساس نیاز شاگردان تنظیم شده باشد و مسائل اساسی و واقعی آنان را مطرح سازد و به آنان در برخورد با محیط کمک کند، رغبت آنان برانگیخته خواهد شد. یکی دیگر از عوامل ایجاد انگیزه هدف است. هدف به فعالیت انسان جهت و نیرو می دهد.

**3-تجارب گذشته**: آموخته ها و تجربه های گذشته شاگرد ساخت شتاختی وی را تشکیل می دهد. آمادگی شاگرد در حد وسیعی تحت تأثیر تجارب گذشته اوست. بنابراین معلم همواره باید فعالیت های آموزشی را بر اساس تجارب گذشته شاگردان و متناسب با ساخت شناختی آنان طراحی و اجرا کند.

**4-موقعیت و محیط یاگیری:** محیط ممکن است فیزیکی باشد؛ مانند نور، هوا، تجهیزات و امکانات آموزشی. طبیعی است هر چه امکانات آموزشی برای فرد بیشتر فراهم شود، یادگیری بهتر صورت خواهد گرفت. حیط ممکن است عاطفی باشد؛ رابطه معلم و شاگرد، رابطه شاگردان با هم، رابطه والدین باهم و نگرش والدین و مربیان ، همگی می تواند در میزان یادگیری شاگردان مؤثر باشد.

**5- روش تدریس معلم:** امکانات و تجهیزات بدون وجود معلم کارایی لازم را نخواهد داشت. معلم با شتاخت امکانات به تجهیز مناسب محیط آموزشی می پردازد، محیط و امکانات آموزشی را سازماندهی می کند، موقعیت آموزشی مناسب رابه وجود می آورد و با شناخت استعداد، علایق و توانایی شاگردان آنان را در طریق صحیح یادگیری هدایت می کند.

**6- رابطه کل و جزء**: طرح یا کل قابل تعمیم است؛ اما اجزاء و کیفیت خاص آنها این خصوصیت را ندارند. طرح یا کل، عناصر را مشخص می سازد و انها را در یک زمینه خاص به هم ارتباط می دهد. مطالعه فرایند یادگیری نشان خواهد داد که حرکت از کل به جزء روند یادگیری را بهتر و فهم مطالب را آسانتر می کند.اجزاأ به تنهایی بی معنی و نامربوط هستند و در طرح و کل، معنی پیدا می کنند. البته باید توجه داشت که کل معادل مجموع اجزاء نیست و بررسی تک تک اجزاء و روی هم قراردادن آنها سبب تصور کل نمی شود. کل عبارت است از نحوه ارتباط و پیوند اجزاء با هم.

در جریان تدریس معلم باید در حد امکان، ابتدا مطالب درسی را به صورت کل مطرح کند و ارتباط اجزاء با کل را مشخص سازد و پس از آن، به بررسی و تحلیل اجزاء بپردازد.

**7-تمرین و تکرار**: تأثیر تمرین و تکرار در کل فرایند یادگیری و حیطه های آن، انکارناپذیر است. کیفیت اجرای تمرین، مقدار و زمان آن نقش مهمی در تثبیت یا عدم تثبیت رفتار دارد. تمرین و تکرار مؤثر باید منظم و مرتب وطول دوره های آن مناسب باشد و در شرایط واقعی و طبیعی انجام پذیرد.

**نظریه‌های یادگیری**

نظریه به معنای تعبیر و تفسیر حوزه یا جنبه‌ای از شناخت است. نظریه‌های یادگیری شرایط حصول یا عدم حصول یادگیری را تحلیل می‌کنند. دانشمندان زیادی در مورد یادگیری و شرایط آن مطالعه و پژوهش کردند. نظریه‌های معاصر را می‌توان به دو مجموعه نظریه شرطی(رفتارگرایی) و نظریه شناختی طبقه‌بندی می‌شود.

**نظریه شرطی(رفتارگرایی):** این نظریه شامل نظریه‌های پاولوف، واتسون، ثرندایک و اسکینر است. این عده یادگیری را عبارت از ایجاد و تقویت رابطه و پیوند بین محرک و پاسخ در سیستم عصبی انسان می دانند و بیشتر به شرطی شدن کلاسیک، ابزاری و فعال می اندیشند. از نظر اینان، درفرایند یادگیری ابتدا وضع یا حالتی در یادگیرنده اثر می کند، سپس او را واداربه فعالیت می کند و بین آن وضع یا حالت و پاسخ ارائه شده ارتباط برقرار می شود و سرانجام عمل یادگیری صورت می گیرد.

**نظریه شناختی:** شامل نظریه های گشتالت، پیاژه، برونر، آزوبل، بلوم و... است. صاحبان نظریه شناختی یادگیری را ناشی از شناخت، ادراک و بصیرت می دانند. از این دیدگاه، یادگرفته های جدید فرد با ساختهای شناختی قبلی او تلفیق می شود. از نظر اینان، یادگیری یک جریان دائمی و درونی است و شاگردان موجوداتی فعال و کنجکاوند به همیندلیل به معلمان توصیه می شود که محیطهای اموزشی باید به گونه ای سازماندهی کنند که شاگردان بتوانند بصیرت و اکتشافات جدید دست یابند.

**سه مشخصه عمومی بین نظریه های پیوندی و نظریه های شناختی:**

**1-میانجی های پیرامونی در برابر میانجی های مرکزی:** در نظریه شرطی پاسخها یا جنبش های عضلانی مایه اصلی رفتار هستند ولی در نظریه شناختی برخی فرایندهای مغزی مثل خاطره ها و انتظارها را به عنوان عوامل یگانه ساز رفتار هدفجویانه میشناسند.

**2-کسب عادت در مقابل کسب ساختهای شناختی**: پیروان نظریه شناختی یادگیری را نتیجه عادت می دانند درحالی که پیروان نظریه شناختی معتقدند که یادگیری در نتیجه کسب ساخت های شناختی حاصل می شود.

**3-کوشش و خطا در مقابل بصیرت در حل مساله:** پیروان نظریه شرطی معتقدند که یادگیرنده برای حل مساله، ان دسته از عادتهای قبلی خود را که مناسب برای حل مساله تازه هستند، انتخاب می کند یا بر اساس جنبه هایی از موقعیت تازه که شباهت هایی با تجارب گذشته اش دارد، پاسخ می دهد.این درحالی است که پیروان نظریه شناختی خاطرنشان می سازند که حتی اگر تمام تجارب موردنیاز در بخشهای مختلف مساله موجود باشد، بازهم تضمینی وجود ندارد که یادگیرنده تجربه های پیشین خود را در حل مساله جدید مورد استفاده قرار دهد.ممکن است یادگیرنده بتواند مساله ای را حل کند ولی هرگاه همان مساله به صورت دیگری عرضه شوداز حل آن عاجز بماند.این روانشناسان معتقدند که فرد برای حل مساله نیازمند درک روابط اساسی نهفته میان اجزا و کل است و تجربه های قبلی نمی تواند ضامن موفقیت او در حل مساله باشد.

**نظریه ثرندایک**

ثرندایک، تحت تاثیر روانشناسی فیزیولوژیک قرار داشت و معتقد بود که مشخصترین یادگیری در انسانها و حیوانات دیگر، یادگیری از راه کوشش و خطاست که بعد ها آن را یادیری از طریق گزینش و پیوند نامید. به بیان دیگر، عکس العمل یا پاسخ موجود زنده در مقابل محرک ها یا محرکها، ناشی از برقراری ارتباطات عصبی دردرون سازواره است به طوری که در طول یادگیری به تدریج پاسخ های نادرست کم میشود و پاسخهای درست ظاهر می شود ودر ادامه کار منجر به یادگیری می گردد.

ثراندایک با ترتیب دادن آزمایش معروف خود، یعنی قراردادن گربه گرسنه در قفس، سعی می کند او را با موقعیت مساله آفرینی رو به روکند، تا مجبور سود برای رسیدن به غذا تلاش کند.

ثرندایک پس از انجام این آزمایش و کسب نتایج آن عوامل یادگیری انسان و شرایط مؤثر در یادگیری را به شکل سه قانون اصلی معرفی کرد.

1**-قانون اثر**: قانون اثر نشاندهنده این واقعیت است که در جریان آزمایش و خطا، هرگاه بین محرک و پاسخ رابطه خوشایند و لذتبخشی پدید آید، آن رابطه تقویت می شود و برعکس، اگر بین محرک و پاسخ رابطه ناخوشایند وآزاردهنده ای به وجود اید، آن پاسخ خاموش میشود و از بین می رود. درواقع،مقصود ثرندایک این است که پاداش ها و موفقیت ها به یادگیری رفتار پاداش یافته قوت می بخشند، و تنبیه و ناکامیها سبب می شوند که تمایل به تکرار رفتاری که تنبیه ، شکست یا آزردگی به دنبال داشته است، کاهش یابد.

**2-قانون آمادگی:** طبق قانون آمادگی، شاگرد باید از لحاظ رشد جسمی، عاطفی، ذهنی و... به اندازه کافی رشد کرده باشد تا بتواند مفهوم های موردنظر را به خوبی یاد بگیرد. اگر او از بعضی جنبه ها آمادگی لازم را نداشته باشد، یادگیری برایش خستگی آور وکسل کننده خواهد بود و اگر مجبور به یادگیری شود، فعالیت های آموزشی موجبات ناکامی، دلسردی، افسردگی و نفرت او را فراهم خواهد کرد.

آمادگی به دو امر بستگی دارد: الف) توانایی کار و فعالیت ب) رغبت به کار و فعالیت

هرچند فعالیت های منطبق با زندگی طبیعی کودک یادگیری را سریعتر و آسانتر می کند، رشد جسمانی او نیز در یادگیری بسیار مؤثر است؛ زیرا با رشد جسمانی کودک از دفعات تمرین او برای یادگیری کاسته می شود.

**3-قانون تمرین:** بر اساس قانون تمرین، هرقدر محرکی را که پاسخ رضایتبخش به دنبال دارد بیشتر تکرار کنیم، رابطه بین محرک و پاسخ مستحکم تر و پایدارتر خواهد شد و بالعکس.یعنی بر اثر عدم تکرار، پیوند میان محرک و پاسخ ضعیف تر و سست تر می شوند.ثرندایک معتقدند که تمرین باید متنوع، معنادار، هدفدار و به قدرکافی تقویت کننده باشد.در قانون تمرین دو عامل قابل توجه است:

الف) عامل شدت:تمرین یک موضع یا واقعه مهیج و جذاب بیشتر از یک موضوع یا واقعه کسل کننده موجب یادگیری می شود.

ب)عامل تازگی: موضوع یادگیری هر قدر تازه تر باشد، آسانتر و زودتر آموخته می شود. علاوه بر این، انسان به یادگیری مطالب بدیع و تازه علاقه بیشتری نشان می دهد.

**کاربرد نظریه ثرندایک در فرایند تدریس و یادگیری**

الف)درامر تدریس باید سعی شود میان موضوع تدریس و یادگیریهای قبلی شاگردان رابطه ای منطقی برقرار شود؛

ب)در امر تدریس باید سعی شود از واقعیت های شناخته شده و واقعیت های محسوس کمک گرفته شود؛

ج)برای یادگیری بهتر، باید به گونه ای تلاش شود که شاگرد حتی الامکان از اعمالش احساس رضایت کند.به همین منظور، بایدکاری کرد که شاگرد د فرایند یادگیری از انجام دادن فعالیت های خود احساس فایده، ارزشمندی و لذت کند.

د) یکی از شرایط واقعی یادگیری این است که شاگرد از جنبه های مختلف، رشد و آمادگی کافی داشته باشد و میل و نیاز به یادگیری در او به وجود آمده باشد تا بتواند فعالانه در امر یادگیری شرکت کند.

ه) با توجه به قانون تمرین، به معلمان توصیه می شود در امر تدریس از مثالهای گوناگون و متفاوت استفاده کنند. هدف از تمرین را برای شاگردان توجیه کنند و رابطه ان را با امر یادگیری مشخص نمایند.

ز)قانون اثر سبب شده است که در جریان اموزش به تشویق و تنبیه و امتیازهای تحصیلی و مانند آن برای پیشرفت تحصیلیو یادگیری شاگردان توجه خاصی مبذول شوند.

**نظریه برونر**

جروم برونر در زمینه یادگیری شناختی به مطالعه و تحقیق پرداخته است. او صاحب نظریه یادگیری اکتشافی است. به اعتقاد او، شاگردان را نباید در برابر دانسته ها قرار داد، بلکه باید آنان را با مساله رو به رو کرد تا خود به کشف روابط میان امور و راه حل انها اقدام کنند.برونر فعالیت های آموزشی را در چهارزمینه عمده تحت تأثیر قرار داده است:

**1-تأکید بر فرایند یادگیری**: از نظر برونر، فرایند کسب معرفت مهم است نه حفظ کردن حقایق. به نظر او کسب معرفت یک فرایند است نه یک محصول. از این رو معلم نباید اصول و قواعدی را که شاگردان باید یاد بگیرند به آنان بیاموزند، بلکه باید سعی کند تا خودشان برای کشف اصول و قواعد، درگیر یک جریان استقرایی شوند. نگرش شاگردان بیش از معلومات انها اهمیت دارند.

**2-تأکید بر ساخت یادگیری**: الف) دانستن ساخت اساسی موضوع مورد مطالعه فهم را آسان می سازد. اگر مطالب اموزشی به شکل منطقی سازماندهی شود، شاگردان آن را بهتر یاد می گیرند.

ب) وجود ساخت یادگیری به معلم کمک می کند تا میان دانش مقدماتی و عالی رابطه برقرارکند و خلأ های ممکن را پر سازد.

ج)زمانی که مطالب به گونه ای منطقی سازمان داده شوند، بهتر و بیشتر و آسانتر در حافظه نگهداری می شوند و فراموش نمی شوند.

د)فهم اندیشه های اساسی یک ساخت یادگیری و دریافت رابطه اجزاء با کل موجب سهولت انتقال می شود و از پیچیدگی مفاهیم اموزشی می کاهد.

**3-تأکید بر اهمیت شهود**: برونر بر این باور است که هدف آموزش و پرورش باید ارتقای سطح بینش و فهم شهودی باشد. وضعیت اموزش باید چنان باشد که شاگردان با یک نگاه تیز و ژرف موضوع را درک کنند.

**4-تأکید بر اهمیت انگیزش درونی:** انگیزه درونی آن است که فعالیت صحیح و موفقیت آمیز موجب رضایت خاطر و تقویت رفتار گردد نه پاداش های بیرونی. چهار انگیزه درونی مورد نظر برونر:میل به یادگیری- سادق ذاتی همکاری با دیگران- کنجکاوی و میل به تحقیق برای رفع ابهام- انگیزه قابلیت یافتن و توانمند شدن.

**کاربرد نظریه برونر در فرایند تدریس و یادگیری**

درنظریه برونر نگرش و بینش شاگرد بسیار مهم است. معلمان باید به جای کنترل رفتار شاگردان و ایجاد رفتارهای پیش بینی شده بر اساس عادت، به ایجاد وضعیت مطلوب یادگیری اقدام کنند و سبب شوند که آنان به کشف روابط و حل مسائل نایل گردند تا بتوانند کاربرد آموخته هایشان را در زندگی واقعی بیاموزند.

محیط آموزشی باید کاملاً آرام ودور از اضطراب و تنش باشد. شرایط اموزشی باید به گونه ای باشد که شاگردان بتوانند عقاید خود را با آزادی بیان کنند، با علاقه به دیگران گوش دهند، درمورد مسائل مختلف بیندیشند و به سازماندهی مفاهیم ذهنی خود بپردازند تا بدین وسیله نیروی تفکر در آنان تقویت شود.

به نظر برونر معلم باید وسایل کافی در اختیار شاگردان قراردهد و سؤالاتی مطرح کند تا آنان با به کارگیری وسایل، راه حل آنها را کشف کنند و بینش لازم را به دست آوردند.

باید به میزان مواد درسی و تفاوت های فردی نیز توجه شود. به شاگردان خردسال باید اصول و مفاهیم را اغلب به طور مستقیم آموخت؛ زیرا آنان برای یادگیری اکتشافی تجربه و حوصله کافی ندارند. یادگیری از طریق اکتشاف احتیاج به معلم کارآزموده وتوانا دارد؛ زیرا بعضی از معلمان از عهده اداره چنین کلاسهایی بر نمی آیند و پس از طرح مساله اداره کلاس از کنترل انها خارج می شودو شاگردان به بی انضباطی خو خواهند گرفت.

**گردآورندگان: محبوبه سبزی- محسن محبی پور- مریم حاجی زاده**